



رویارویی مبانی در میدان

زامامدار پشت مبانی ایستاده و بنیان‌ها را خود در وسط میدان هستند

معصومه اسماعیلی

ریش ساده‌انگارمان می‌خندد. ما در هرچه استاد نباشیم، در نوشتن‌های انتزاعی و پرداختن به بن‌مایه‌ها ید طولایی داریم؛ غافل از این که به عمل کاربرآید به سخن دانی نیست... می‌گوییم و می‌نویسیم بنیان‌های تفکر غربی و تو بخوان غرب و تمام اقدام و عمل غربی؛ تفکر غرب همواره بر بنیان‌های مشخصی استوار بوده که در طول سالیان دراز چکش خورده، ورز داده شده و آه تنور به خود دیده و اکنون به شکل مشخصی در اقدام و عمل غربی تبلور یافته‌اند. اگرچه در نهایت حقایقی چون شهادت‌طلبی، مقاومت، ایمان با عمل دینی، تفکر جهادی و مقولاتی از این دست یک‌باره تمام آن کاسه‌کوزه‌ها را بدون این که بدانند دقیقاً از کجا خورده‌اند به هم می‌زند اما پرداختن به مبانی برای یافتن شاه‌راه‌های نفوذ، مهم و ضروری است.

مقدمه

بنیان‌ها، زیرساخت‌ها، میناها و هرآن‌چه در این وادی است، اکنون آرایش جنگی گرفته‌اند. در روزگاری زندگی می‌کنیم که مبانی در برابر مبانی، شمشیر کشیده و زمامداران همه بر کرسی بنیان‌های فکری چیده شده‌ای نشستند. بر خلاف دیروزی که بنیان‌های فکری پشتوانه تفکر زمامداری بودند امروز زمامدار پشت آن‌ها ایستاده است و بنیان‌ها خود وسط میدان هستند. زمامداری می‌آید و یکی می‌رود و همه در خدمت مینا و بنیان فکری ویژه‌ای هستند. تا چندی پیش در خصوص بنیان‌های فکری غرب درگیر برگزاری همایش بودیم و امروزه در وسط شهر، روی بیلبوردهای تبلیغی خودمان و گاهی در کوچه‌های پر از عابر با فرستاده‌های همان زیرساخت‌ها روبه‌رویم. گفتند توهم توطئه است؛ حالا توطئه روبه‌رویمان ایستاده و قاه‌قاه به



ترابط دین و دنیا در اسلام و غرب

آنچه نوع نظام یک کشور را شکل داده و محتوای یکی از مبانی مهم در تفکر غربی، نگاه سکولاریستی و رویکرد جدانگاری دین و دنیاست. نگاه سکولاریستی به دین موجب حذف نقش دین در همه حوزه‌های اجتماعی از جمله سیاست، اخلاق، هنر و تعلیم و تربیت می‌شود (بیات و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۳۳۹) گروه‌های سکولار، یا دین را به کلی منکرند و یا با قبول دین، محدوده آن را به مسائل فردی اختصاص می‌دهند. در این میان برخی سکولارها با قبول حقانیت دین یا به این نکته معتقدند که دین به شرط حضور معصوم می‌تواند در اجتماع وارد شود یا بر این نکته تأکید می‌کنند که ورود دین در حوزه اجتماع به فداست آن خدشه وارد می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۶۶-۶۷) سکولاریسم اخلاقی نوع خطرناکی است؛ چراکه مروج بی‌اعتنایی یا به حاشیه راندن دین از عرصه اخلاق است (بیات و جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸) که این مطلب از گرایش جدید به حسن و قبح عقلی سرچشمه می‌گیرد. در قدیم منظور از حسن و قبح عقلی گرایشی در برابر نص‌گرایی افراطی بود که ریشه حسن و قبح را در عقل می‌جست و دین را مؤکد حکم عقل و هادی آن معرفی می‌کرد؛ اما برداشت معاصر از حسن و قبح عقلی، جدایی عقل از دین است. اعتقاد معاصر منجر به نظریه تغییر در حسن و قبح افعال می‌شود بدین معنا که حسن و قبح نزد ملتی می‌تواند کاملاً متفاوت از ملت دیگر باشد اما این معنا در اسلام دیگر گونه است. متفکران اسلام نیز خوبی و بدی را به خوبی و بدی دائم و ثابت و متغیر تقسیم می‌کنند اما اسلام معتقد است که برخی امور ذاتا و همواره حسن و برخی قبیح‌اند و این ملت یک ملت متفاوت نخواهد بود؛ مثلا قبح ظلم و حسن عدل، دائمی است (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۱۴، ص ۱۱).

مکاتب اخلاقی جهان طبق تقسیم علامه طباطبایی به چهار طیف مکتب انبیای سلف، مکتب ویژه قرآن، مکتب فلاسفه یونان و مکتب نسبی‌گرایی اخلاقی تقسیم می‌شود. دو مکتب اول، اخلاق دینی و دو مکتب دوم اخلاق سکولار است. تفاوت دو مکتب در شکل اعتقاد و التزام عملی به اعتقاد است. از این رو در دو مکتب اخلاق دینی، ایمان حقیقی به اصل مبدأ و معاد، التزام عملی به احکام دینی و ارزش‌های اخلاقی را در پی می‌آورد؛ همچنان که بی‌توجهی به این مبانی موجب عدم التزام اخلاقی و پدید آمدن ناشایستی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی می‌شود. اخلاق دینی بر عقل و اندیشه مبتنی است و از مکتب پیامبران بهره‌مند است در حالی که اخلاق سکولار ابتدا بر مکتب نبوت را نفی می‌کند. از همین معنا تفاوت در بنیان فکری اسلام و غرب در مسأله اخلاق قابل دریافت است. مکتب اخلاقی اسلام بر پایه مکتب قرآن است که مکتب انبیای سلف را نیز در خود دارد و بر پایه اعتقاد به مبدأ و معاد، زیست الهی و دینی و ملتزم به این دو اصل را می‌طلبد اما در غرب قضیه واژگونه است و توجه به این اصول ضروری نیست؛ در نتیجه التزام عملی و اخلاقی نیز در پی نخواهد داشت.

ترابط عقل و دین در اسلام و غرب

از ابتدای مسیحیت این پرسش وجود داشته که آیا عقل جانشین نقل می‌شود یا خیر؟ برخی به سمت عقل‌گرایی رفته و برخی، نقل‌گرایی را اختیار کرده و گروهی سعی در رویکردی تألیفی داشته‌اند. آگوستین گفت ایمان بی‌اور تا بفهمی و کبرگارد به تعارض عقل و دین رأی داده و عقل

را مایه به تأخیر انداختن ایمان و نگون‌بختی دانست و در نتیجه ایمان را بر عقل تقدم داد. (پترسون و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۵۳) در اسلام نیز وضع به همین منوال بود اما در دوران معاصر پرسش‌ها شکل دیگری به خود گرفت؛ آیا عقلانیت ابزاری با نقل دینی سازگار است؟ و نقل دینی، عقل ابزاری را تأیید می‌کند؟ در اسلام پاسخ به این پرسش، مثبت است؛ زیرا عقل ابزاری عقل برنامه‌ریز است که احکامی صادر می‌کند و نقل دینی عملکرد عقل برنامه‌ریز را می‌پذیرد؛ چراکه از نظر اسلام، عقل، هدایت‌گر درونی و برنامه‌های انبیا و امامان، هادی بیرونی است که مکمل هم هستند اما نکته مهم این است که عقل ابزاری قالبی است که باید برنامه‌های آن به عنوان محتوا تأمین شود. اگر عقل، برنامه و اهداف خود را از دین تأمین کند قطعا دستاوردی موافق دین خواهد داشت و اخلاق دینی را توصیه خواهد کرد. در معارف الهی و اسلامی، عقل وسیله کسب فضایل و حقایق و نیز موهبتی است که خداوند به انسان بخشیده تا به وسیله آن خدای خود را پرستش کند. در حدیث آمده است: «العقل ما عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (کلینی، ۱۳۸۱، ج اول، ص ۱۱) و این جا نقطه تقابل بنیان فکری اسلام و غرب است. بر اساس راسیونالیسم و اصالت عقلی که در غرب مطرح می‌شود، عقل، تنها وسیله تأمین خواسته‌های مادی و طبیعی بشر بوده و به صورت ابزار عمل می‌کند.

تفکر غربی معتقد به نقش دین در عقل ابزاری و هدف‌گذاری دینی برای عقل نیست؛ لذا وقتی عقل محتوای خود را از نظر برنامه‌ها یا اهداف یا هر دو از دین نگیرد دستاوردی دینی نیز نخواهد داشت و در نتیجه میان اخلاق و دین رابطه معناداری درک نخواهد شد. غرب در ادامه همین اندیشه به اصالت عقل معتقد شده است. ماکس وبر و به تبع او برخی روشنفکران اسلامی معتقدند عقلانیت ابزاری، افسون‌زدا و نقل دینی افسون‌زاست. (خسرپناه، ۱۳۷۹، ص ۲۳۲)

از جمله دستاوردهای عقل ابزاری از دوره رنسانس به بعد، اعتقاد به برتری کمیت بر کیفیت است. اساس و پایه این رویکرد به بنیان‌گذار فلسفه جدید غرب، یعنی دکارت فرانسوی برمی‌گردد. دکارت به شدت با روش‌های کیفی مخالف بود. به همین دلیل، با مشایبان که بیش تر به نگرش کیفی توجه می‌کردند مخالفت کرده و روش آنان را مردود اعلام کرد. این طرز فکر پس از او در پیروان مکتب وی و در نهایت در فرهنگ غربی متداول شد. مشایبان در عالم طبیعت به دو حقیقت صورت نوعیه و جسمیه و امتداد و بعد جسمانی اعتقاد داشتند که بر این اساس همه چیز در جسمانیت خلاصه نمی‌شد اما دکارت، معتقد شد؛ کمیت، بنیاد واقعیت‌های طبیعی را تشکیل می‌دهد. (منوچهر صانعی، ۱۳۷۶، ص ۴۷، ۹۵، ۸) وی در رساله «گفتار در روش» خود از این مسأله بحث می‌کند که در علوم بهتر است مفاهیم به صورت کمی و با امار و ارقام بیان شود. (رنه دکارت، بی‌تا، ج اول، ص ۱۶۶) سخن دکارت، انسان را به یاد سخن هابز انگلیسی می‌اندازد که می‌گفت: تفکر چیزی جز محاسبه نیست. (منوچهر صانعی، ۱۳۷۶، ص ۹)

امروزه دانشمندان غربی معتقدند علم دقیق، چیزی جز اندازه‌گیری مفاهیم کمی نیست؛ از این رو، به نفی روح مجرد پرداختند؛ زیرا نمی‌توانستند آن را اندازه‌گیری کنند. نتیجه این تفکر، تبلیغ مصرف‌گرایی بیش تر با مفهوم «توسعه» است. مقصود از توسعه (development)، توسعه کمی، یعنی بالا رفتن میزان تولید و مصرف است. (محمد مددپور، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۳۵) اسلام در همین زمینه به ابعدی فراتر از توسعه کمی می‌اندیشد و رشد در محتوا و مغزافزار بشر را مهم‌تر از سخت‌افزار می‌داند و به سبب



توجه به همین نکته است که مقام معظم رهبری بر استفاده از کلمه پیشرفت در مقابل واژه توسعه اصرار دارد تا بعد کیفی و محتوایی اولویت یابد؛ البته مفهوم توسعه بار معنایی دیگری نیز دارد. ما وقتی می‌گوییم پیشرفت، نباید توسعه به مفهوم رایج غربی تداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین‌المللی حرف رایجی است. ممکن است پیشرفتی که ما می‌گوییم، با آن چه که امروز از مفهوم توسعه در دنیا فهمیده می‌شود، وجوه مشترکی داشته باشد - که حتماً دارد که حتماً دارد - اما در نظام واژگانی ما، کلمه پیشرفت معنای خاص خودش را داشته باشد که با توسعه در نظام واژگانی امروز غرب، نیاستی اشتباه بشود. آن چه ما دنبالش هستیم، لزوماً توسعه غربی - با همان مختصات و با همان شاخص‌ها - نیست. غربی‌ها... وقتی می‌گویند کشور توسعه‌یافته، یعنی کشور غربی؛ با همه خصوصیاتش: فرهنگش، آدابش، رفتارش و جهت‌گیری سیاسی‌اش؛ این توسعه‌یافته است. در حال توسعه یعنی کشوری که در حال غربی‌شدن است؛ توسعه‌نیافته یعنی کشوری که غربی نشده و در حال غربی‌شدن هم نیست. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴) پیشرفت در مقابل توسعه، برای همه جوامع عالم، الگویی یکسان ندارد. شرایط گوناگون تاریخی، جغرافیایی، جغرافیای سیاسی، طبیعی، انسانی و شرایط زمانی و مکانی - در ایجاد مدل‌های پیشرفت، اثر می‌گذارد. ممکن است یک مدل پیشرفت برای کشوری یک مدل مطلوب باشد؛ عیناً همان مدل برای یک کشور دیگر نامطلوب باشد. (بر گرفته از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴) بر این اساس بر خلاف تفکر غربی نمی‌توان برای همه نسخه‌های یکسان دست و پا کرد.

تفاوت بنیادی در نگاه به انسان

در انسان‌شناسی غربی که با عنوان اومانسیسم یا اصالت انسان مطرح است، انسان به عنوان یک موجود طبیعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (واعظی، ۱۳۷۷، ص ۶-۷) انسان‌شناسی در غرب در بدنه متلاطم و مذبذبی گرفتار شده است گاه پروتاکوراس انسان را معیار هر چیز در نظام هستی می‌داند (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۷۷) و گاه هابز انسان را با گرگ مقایسه می‌کند. (فروغی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲۰). تلقی و کاربرد غرب از انسان به صورت موجودی خودبسنده و به تعبیری قائم به خود است که خالق همه چیز از جمله اخلاق، سیاست، اقتصاد است و وحی در این زمینه نقشی ندارد. این تفکرات، برخاسته از اندیشه ژان ژاک روسو است که در تبیین مسائل جامعه مدنی، انسان را به‌عنوان موجودی طبیعی و نه دارای بعد ماورایی، محور تعیین‌کننده می‌داند. انسان برای خود خدایی است و به خدا نیز در این تفکر چندان احتیاجی نیست. بر اساس این فکر، گرگ، اخلاقی درنده‌خو دارد و انسانی که گرگ تصور می‌شود با همین نظام اخلاقی زندگی خواهد کرد. کیلینک معتقد است:

«فلسفه طبیعی دکارت، فلسفه کاملاً مکانیستی است. از نظر دکارت، جسم زنده (انسان) یک ماشین است و با جسم بی‌جان فرق ندارد جز این که ترکیب آن پیچیده‌تر است. این جمله از دکارت است که: بدن انسان چیزی نیست جز مجسمه یا ماشین که از خاک ساخته شده است. ما و نه تنها جهان و بدن انسان و حیوان را ماشینی پیشرفته می‌داند، بلکه اعمال حیاتی را نیز به صورت مکانیکی تبیین می‌کند؛ نتیجه این تبیین به آن جا رسید که جهان و

انسان جز حرکت و امتداد چیزی نیست. (منوچهر صناعی، ۱۳۷۶، ص ۵۹) از جمله خصوصیات فرهنگ غرب در خصوص انسان، اصالت‌دادن به قدرت است. قدرت در تفکر غربی کمال استعدادها می‌آید. اگر در نزد افلاطون برترین فضیلت عدالت بود و مسیحیان نوع‌دوستی را ترویج می‌کردند، در دنیای معاصر غرب، فضیلت برتر، قدرت است و رسیدن به این کمال به عنوان هدف مهم، وسیله را توجیه می‌کند و در این میان موازین اخلاقی در خدمت به این هدف تعیین می‌شوند. نظریه اراده معطوف به قدرته همت نیچه، به گسترش مسأله اصالت قدرت مساعدت شایانی کرد. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۷/۳۹) همچنین دیدگاه فرانسویس بیکن که قدرت و تسلط را کمال آدمی می‌دانست و یا اعتقاد هابز، فیلسوف و سیاستمدار غربی، که انسان را گرگ انسان می‌دانست، به تقویت این مبنا انجامید و این روحیه در فرهنگ غرب موجب شد که به کشورهای مختلف تجاوز کرده، به غارت‌گری بپردازند. اما انسان در اسلام از آن جهت مورد بحث قرار می‌گیرد که موجودی کمال‌پذیر است. از انسان‌شناسی در متون دینی با عنوان معرفت نفس، علم‌النفس یا خودسازی یاد می‌شود. چنین انسانی می‌تواند با هادی درونی و فطری خویش به سمت سعادت گام بردارد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴-۵) در این تفکر، ابعاد، ارزش‌ها و ویژگی‌های انسان از بستر متون دینی به دست آمده و برای شناخت او، از روش نقلی بیش از روش تجربی و مشاهده استفاده می‌شود؛ چراکه خالق انسان از همه بیش‌تر می‌داند که چه ساخته و او را برای چه آفریده است. انسان در این تفکر، موجود جاودانه و رو به سوی قرب الاهی و کمال‌نهایی است. او باید خود را مدینه فاضله‌ای سازد که مظهر اخلاق حسنه است و از این‌رو کرامت یافته، افضل مخلوقات باشد.

شاید بنیان‌های تفکر غربی همه چیز را در اختیار انسان قلمداد کرده، او را خدایی بخشند اما نتیجه همه بنیان‌های فکری این تفکر، ساختن گرگی در پوست یک انسان است. انسان در کسوت سعیت پنهان شده و تا سر حد حیوانی تنزل یافته است. عقل او عقلی ابزار است و دین او با دنیا نسبتی ندارد اما از دیدگاه اسلام، تصور تمام این بنیان‌ها معکوس است.

منابع

۱. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷
۲. بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱
۳. پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی نسب، تهران، طرح نو، بی‌تا
۴. جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱
۵. خسروینا، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۹
۶. رنه دکارت، رساله گفتار در روش، چاپ شده در مجموعه سیر حکمت در اروپا، ترجمه محمدعلی فروغی، نشر زوار، بی‌تا
۷. صناعی، منوچهر، فلسفه دکارت، انتشارات الهدی، ۱۳۷۶
۸. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴
۹. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار، ۱۳۷۲
۱۰. کلینی، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸
۱۱. محمد مددیور، خودآگاهی تاریخی، نشر بهار، ۱۳۸۰
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، تهاجم فرهنگی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، خودشناسی برای خودسازی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷
۱۴. واعظی، احمد، انسان از دیدگاه اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۷